

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶: ۱۸۳-۱۵۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

## اندیشه‌شناسی سیاسی الگوی نیازهای اساسی<sup>۱</sup>

مهدی مظفری‌نیا\*

عباس منوچهری\*\*

مسعود غفاری\*\*\*

### چکیده

شرایط توفیق و دلایل عدم توفیق استراتژی‌ها و برنامه‌های توسعه، از دغدغه‌ها و موضوعات مهم در قلمرو «مطالعات توسعه» بوده است. این مسئله به صورت‌های مختلفی تبیین شده است، از جمله از این منظر که میان کارآمدی استراتژی‌ها و برنامه‌های توسعه و نوع نظریه‌های توسعه که مبنای برنامه‌ریزی بوده‌اند، ارتباط وثیقی وجود دارد. بنا بر نظریه دلالتی- پارادایمی که رابطه میان «نظریه‌های توسعه» و «اندیشه سیاسی» را تبیین کرده است و نظریه توسعه را یکی از دلالت‌های کاربردی اندیشه سیاسی محسوب می‌کند، یکی از شرایط توفیق استراتژی‌ها و برنامه‌های توسعه می‌تواند به بنیاد اندیشگانی سیاسی نظریه‌های توسعه بازگردد. از این‌رو بررسی بنیاد اندیشگانی نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه ضروری به نظر می‌رسد. در این مقاله، با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی نشان داده خواهد شد که بنیاد اندیشگانی سیاسی «الگوی نیازهای اساسی» که از مهم‌ترین الگوهای توسعه در دهه ۱۹۷۰ میلادی بوده است، بر اساس اصل

---

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده با عنوان «اندیشه‌شناسی سیاسی برنامه‌های توسعه در ایران» در دانشگاه تربیت مدرس است که ذیل آن، چهار الگوی رشد روستو، نیازهای اساسی، تعدیل ساختاری و توسعه انسانی، اندیشه‌شناسی شده است.

m.mozaffarinia@gmail.com

manoocha@modares.ac.ir

ghaffari@modares.ac.ir

\* نویسنده مسئول: دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

\*\* استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

\*\*\* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

۱۵۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیست و دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

«کمترین ضرر برای کمترین افراد» متناسب با اندیشه سیاسی «عدالت به مثابه انصاف» جان رالز است.

**واژه‌های کلیدی:** اندیشه سیاسی، نظریه توسعه، الگوی نیازهای اساسی، نظریه دلالتی- پارادایمی و فلسفه سیاسی جان رالز.

## مقدمه

دلایل عدم توفیق و شرایط توفیق استراتژی‌ها و برنامه‌های توسعه، از دغدغه‌ها و موضوعات مهم در قلمرو «مطالعات توسعه» بوده است. این مسئله به صورت نسبت فرهنگ و توسعه (Clammer, 2012؛ رفیع‌پور، ۱۳۷۹؛ سریع‌القلم، ۱۳۹۲)، اقتصاد سیاسی و توسعه (Chang, 2003؛ Seligson & Passé-Smith, 2013) بازار و توسعه (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶)، نهادها و توسعه (North, 1990؛ عظیمی، ۱۳۹۱) و اداره امور عمومی و توسعه (هدی، ۱۳۸۸) تبیین شده است. همچنین این موضوع از منظر ارتباط کارآمدی استراتژی‌ها و برنامه‌های توسعه و نوع نظریه‌های توسعه که مبنای برنامه‌ریزی بوده‌اند، تبیین شده است (Hettne, 1995: 14-19; 2009: 125-135)، به‌ویژه پس از اینکه مطالعات توسعه از رویکرد تکررشته‌ای به چندرشته‌ای، میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای گذر کرده است (Sumner & Tribe, 2008: 66-68).

در این میان نظریه دالتی- پارادایمی، یکی از چارچوب‌هایی است که می‌تواند عدم توفیق را از منظر رابطه میان نظریه‌های توسعه و اندیشه سیاسی تبیین کند. بر اساس این نظریه، شرایط توفیق استراتژی‌ها و برنامه‌های توسعه به بنیاد اندیشگانی سیاسی نظریه‌های توسعه ارجاع دارد؛ زیرا نظریه توسعه، یکی از دلالت‌های اندیشه سیاسی محسوب می‌شود (منوچهری، ۱۳۹۴: ۴-۷).

در مقاله حاضر که جزیی از پژوهشی کلان‌تر است، به «نسبت نظریه توسعه و اندیشه سیاسی در الگوی نیازهای اساسی<sup>۱</sup>» پرداخته شده و ربط تاریخی و ارزیابی امکان توفیق الگوی نیازهای اساسی برای وضع تاریخی ایران یا جامعه‌ای دیگر مورد پرسش قرار گرفته است و فرصتی دیگر لازم دارد.

«الگوی نیازهای اساسی»، ذیل پارادایم توسعه بدیل<sup>۲</sup> (Knutsson, 2009: 20)، نوعی واکنش در مقابل ناتوانی رشد اقتصادی متعارف در ریشه‌کنی فقر و نابرابری حاصل از آن در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی بود. از این‌رو کاهش مستقیم فقر و تضمین توسعه برای گروه‌های آسیب‌پذیر از طریق این الگو پیگیری می‌شد (Hettne, 1995: 175-206). بدین‌سان در دهه ۱۹۷۰ میلادی، الگوی «نیازهای اساسی» ظهور کرد که بر بنیادهای

1. The basic needs model  
2. Another Development

پایه‌ای یکسان توسعه مانند غذای کافی، آب پاک، سرپناه مناسب، اقدامات بهداشتی کارآمد، مراقبت‌های بهداشتی اولیه و حداقل آموزش ابتدایی تأکید می‌کرد (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۰). از این رو به جهت اهمیت الگوی نیازهای اساسی در برهه‌ای از تاریخ توسعه، این مقاله به فهم بنیاد اندیشگانی سیاسی آن می‌پردازد.

در این مقاله از روش تحلیلی- تطبیقی بهره گرفته شده است. بدین معنا که الگوی توسعه تجزیه و تحلیل می‌شود تا از طریق فهم ایده‌محوری و مرکزی آن در سامان سیاسی و تنظیم اجتماع، با اندیشه سیاسی متناسب (که آن ایده محوری از دلالت‌های هنجاری و راهبردی آن است) تطبیق داده شود. در هر دو سطح تحلیل و تطبیق نیز از روش تحلیل محتوای کیفی بهره برده می‌شود؛ زیرا تحلیل محتوای کیفی را می‌توان نوعی روش‌شناسی تحقیق در خدمت تفسیر محتوایی داده‌ها دانست (ر.ک: Mayring, 2000)؛ با این تفاوت که در تحلیل الگوی نیازهای اساسی، از روش تحلیل محتوای کیفی تفسیری و در تطبیق با اندیشه سیاسی متناسب، از روش تحلیل محتوای جهت‌دار بهره برده می‌شود. در کاربرد روش تحلیل محتوای جهت‌دار نیز از آنجا که باید علی‌الاصول تفسیر بر مبنای نظریه‌ای خاص رخ دهد (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۴)، از نظریه دلالتی- پارادایمی که رابطه «اندیشه سیاسی» و «نظریه توسعه» را تبیین می‌کند، بهره برده شده است. بنا به این نظریه، «نظریه توسعه» از دلالت‌های کاربردی اندیشه سیاسی محسوب می‌شود و چهار گونه دلالت تاریخی- وضعیتی، بنیادین، هنجاری و راهبردی در آن مندرج است (منوچهری، ۱۳۹۵: ۴۴-۴۶). بدین سان این چهار گونه دلالت، مقولات تحلیل و تفسیر نظریه توسعه را شکل می‌دهند.

### اندیشه سیاسی و دلالت‌های آن

برای فهم بنیاد اندیشگانی سیاسی نظریه توسعه از نظریه دلالتی- پارادایمی (ر.ک: منوچهری، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵) بهره گرفته شده است. این نظریه که نسبت میان «اندیشه سیاسی» و «نظریه توسعه» را توضیح می‌دهد، می‌تواند مبنایی برای کشف اندیشه سیاسی نظریه‌ها و الگوهای توسعه باشد.

بنا به این نظریه، «اندیشه سیاسی» اندیشه‌ای است که وجه مشخصه آن، «هنجاری بودن» است؛ یعنی در پی معیاری برای خوب یا درست زیستن از طریق سامان و مناسبات نیک است. اندیشه سیاسی، با توجه به مشکلات و معضلات در عرصه عمومی و با شناخت و اتکا به میراث فکری جامعه، با دلالت‌های هنجاری خود برای مناسبات مطلوب اجتماعی معیار و ملاک می‌دهد و «وضعیتی مطلوب» یا «آنچه را که بهتر است در عالم واقع مستقر شود» ترسیم می‌کند. به یک معنی، اندیشه‌ورزی سیاسی همانا نوشتن تاریخ امکانی آینده است (منوچهری، ۱۳۹۴: ۱۹).

طرح سامان نیک حاصل منظومه گفتاری- عملی اندیشه سیاسی است. این منظومه شامل گزاره‌هایی منسجم و مرتبط است که به تفصیل وضع ممکن یا مطلوب و راه رسیدن به آن را ترسیم می‌کند. این گزاره‌ها، «دلالت»هایی هستند که «بحران موجود» را تبیین، «خیر و مصلحت فردی و جمعی» را تعیین، «مناسبات مطلوب انسانی» را ترسیم و «الگوی اقتدار مناسب» را تمهید می‌کنند. بدین ترتیب بر اساس این دلالت‌ها می‌توان پارادایم‌های اندیشه سیاسی را فهم و شناسایی کرد (همان، ۱۳۹۵: ۴۴).

بدین ترتیب می‌توان گفت هر اندیشه سیاسی یک منظومه دلالتی مشتمل بر دلالت‌هایی است که هر یک به وجهی از امر سیاسی می‌پردازد و در نهایت این دلالت‌ها به صورت یک چارچوب مفهومی- نظری، یک مکتب سیاسی را شکل می‌دهند که چگونگی تحقق یک زندگی خوب را پردازش کرده است. هر اندیشه سیاسی بر اساس نظریه سیاسی دلالتی- پارادایمی، دربردارنده پنج دلالت است: تاریخی- وضعیتی، بنیادین، هنجاری، راهبردی و کاربردی (همان، ۱۳۹۴: ۴-۵).

دلالت اول، دلالت تاریخی- وضعیتی است. بنا به این دلالت، اندیشه‌ورزی سیاسی ابتدا با مواجهه متفکر با معضلات و یا بحران‌های موجود در زمینه و زمانه خود آغاز می‌شود و متفکر، معضل عمده جامعه را تبیین اجتماعی- تاریخی می‌کند؛ یعنی به «چرایی و چگونگی ایجاد شدن وضع موجود» پاسخ می‌دهد.

دومین دلالت، دلالت بنیادین است. نسبت «فرد و جمع» و «سعادت انسان و اجتماع»، مقوله‌های اصلی در این دلالت هستند که با دو هویت، یکی هویت انسانی و دیگری

هویت مشترک (دولت / عرصه عمومی) پیوند دارند.

سومین دلالت، دلالت هنجاری است. هر اندیشه سیاسی با دلالت‌های هنجاری خود برای مناسبات مطلوب اجتماعی معیار و ملاک می‌دهد، تا به مدد آنها یک «وضعیت مطلوب»، یا آن مناسباتی که برای زندگی مطلوب «بهتر» است، برقرار شود. از جمله هنجارهای شاخص در تاریخ تفکر سیاسی می‌توان از عدالت، آزادی، همبستگی، حق، گفت‌وگو، دوستی و وفاق نام برد. دلالت هنجاری با توجه به دلالت تاریخی - وضعیتی، که اوضاع موجود یا بحران‌ها را تبیین می‌کند و نیز با ابتنا به دلالت بنیادین که مبانی نظری و فکری را ارائه می‌کند، با عطف به دستیابی افراد جامعه به خیر و مصلحت فردی/ جمعی آنها پردازش شده است.

چهارمین دلالت، دلالت راهبردی است. با دلالت راهبردی، متفکر سیاسی الگوی مطلوب یا مناسب برای اقتدار در جامعه را ترسیم می‌کند، تا دلالت بنیادین یعنی سعادت و مصلحت را از طریق دلالت‌های هنجاری محقق کند. دلالت راهبردی همان الگوی نظری اقتدار (نظریه‌های حکومت) است که با ابتنا به دیگر دلالت‌ها و برای تحقق دلالت بنیادین و تضمینات آن توصیه می‌شود.

پنجمین دلالت در اندیشه‌های سیاسی، دلالت کاربردی - عملی است. دلالت‌های بنیادین و هنجاری در نهایت در مصلحت عمومی، قانون، رفاه و توسعه محقق می‌شود که دلالت کاربردی محسوب می‌گردد. بدین معنا که الگوهای نظم و تغییر اجتماعی، حاوی اندیشه سیاسی است. همچنین با توجه به وقوف تاریخی که در چرخش اخلاقی و بازگشت به اندیشه هنجاری در قلمرو مطالعات توسعه ایجاد شده است، می‌توان اندیشه سیاسی را طرح فکری برای نظریه توسعه محسوب کرد.

### اندیشه‌شناسی سیاسی توسعه

همان‌گونه که مشخص شد، چهار دلالت اول اندیشه سیاسی در دلالت پنجم (دلالت کاربردی) مندرج است و دلالت کاربردی مبتنی بر دلالت‌های پیشین قوام می‌یابد. همچنین به سبب اینکه مشخصه اصلی اندیشه سیاسی، هنجاری بودن است، دلالت هنجاری و در درجه بعدی دلالت راهبردی، دلالت شاخص اندیشه سیاسی در تفکیک

پارادایم‌های اندیشه سیاسی است و از آنجا که این دلالت، معیار سامان نیک است، مفهوم محوری در تنظیم اجتماع انسانی و سامان سیاسی در این دلالت قوام می‌یابد (منوچهری، ۱۳۹۵: ۴۵).

از این‌رو بنا به نظریه دلالتی- پارادایمی، نخست برای کشف بنیاد اندیشگانی سیاسی نظریه توسعه یا «اندیشه‌شناسی سیاسی نظریه توسعه»، از آنجا که نظریه توسعه از دلالت‌های کاربردی اندیشه سیاسی محسوب می‌شود، باید چهار گونه دلالت تاریخی- وضعیتی (تبیین وضع موجود)، بنیادین (تبیین مؤلفه‌های بنیادین)، هنجاری (تصویر وضع مطلوب) و راهبردی (ارائه تجویزها) را که در آن مندرج است آشکار کرد. دیگر اینکه برای «اندیشه‌شناسی الگوهای توسعه»، پس از یافت و تحلیل ایده محوری الگوهای توسعه در تنظیم اجتماع و نظم سیاسی که همان مدلول دلالت هنجاری است، به اندیشه سیاسی آن دست می‌یازیم. سپس چهار دلالت اندیشگانی یادشده در آنها نشان داده خواهد شد تا بدین ترتیب اندیشه سیاسی پشتوانه نظریه توسعه تفصیل یابد.

دلالت تاریخی- وضعیتی اندیشه سیاسی معطوف به نظریه توسعه، به «چرایی و چگونگی ایجاد شدن وضع موجود» می‌اندیشد و به وضع توسعه (یا توسعه‌نیافتگی) در معنای تجربه تاریخی آن اشاره دارد. بدین معنا که هر نظریه و الگوی توسعه مستلزم فهم اندیشگانی از وضعیت تاریخی- اجتماعی است که در آن نظریه منعکس شده است و در قالب توصیفی از «وضعیت توسعه‌نیافتگی» یا «عقب‌ماندگی» آن را ارائه می‌کند.

مقوله‌های مفهومی که مبانی سازنده نظریه یا الگوی توسعه است، در دلالت بنیادین طرح می‌شود. این مقوله‌ها از بررسی الگوهای توسعه استخراج می‌شود. دلالت بنیادین که از ماهیت اجتماع و نسبت فرد و جمع و سعادت سخن می‌راند، معطوف به چرایی توسعه است؛ زیرا تبیین‌کننده ضرورت‌های بنیادین انسان و اجتماع است.

دلالت هنجاری معطوف به نظریه توسعه، در باب ترسیم تصویر آرمانی و مطلوب از توسعه است. از آنجا که نظریه توسعه، نظریه‌ای هنجاری (Ziai, 2007: 119) و در باب «زندگی خوب» (Crush, 2005: 262; Rist, 2008: 44; Nederveen Pieterse, 2010: 191) است، به واسطه دلالت هنجاری اندیشه سیاسی خود، امکان صورت‌بندی زندگی خوب را می‌یابد. از این‌رو روشن‌کننده چیرستی توسعه است. از آنجا که شاخص هر پارادایم

اندیشه سیاسی، دلالت هنجاری آن است، مدلول همین دلالت در نظریه توسعه ملاک تطبیق و یافت اندیشه سیاسی آن قرار می‌گیرد.

چگونگی توسعه با دلالت راهبردی اندیشه سیاسی در ارتباط است؛ زیرا با دلالت راهبردی، الگوی مطلوب یا مناسب برای اقتدار در جامعه را ترسیم می‌کند، تا دلالت بنیادین یعنی سعادت و مصلحت را از طریق دلالت‌های هنجاری مندرج در خود محقق کند. بدین‌سان دلالت راهبردی متضمن نحوه توسعه‌یافتگی است. دلالت راهبردی ذیل امکان‌های تاریخی طرح‌شده در دلالت هنجاری، نحوه تنظیم‌گری اجتماع را برای وصول به آن امکان‌ها طرح می‌کند. بنابراین چگونگی توسعه (نحوه دخالت دولت، نسبت بازار و دولت و جامعه مدنی) در دلالت راهبردی ارائه می‌شود. در واقع چگونگی انتقال به وضعیت توسعه‌یافتگی در این محور بحث می‌شود.

### الگوی نیازهای اساسی

در طول دهه ۱۹۷۰ میلادی، تفکر مدرنیزاسیون و موضوعی که مکتب وابستگی<sup>۱</sup> نیز در آن شراکت داشت - یعنی صنعتی شدن دولتی - به وسیله جنبش انتقادی مخالف با عنوان توسعه بدیل به چالش کشیده شد. نقطه عزیمت این انتقاد، تأکید بر مشکلات زیست‌محیطی - که آن را از تبعات توسعه رشد‌محور مدرن محسوب می‌کردند - و حذف منافع و دیدگاه‌های گروه‌های خاص در فرایند توسعه بود (Knutsson, 2009: 19).

در امتداد این نقدها، مباحث هنجاری در باب جامعه خوب به میان کشیده شد که به این سبب، به نحوی می‌توان توسعه بدیل را تولد‌گرایش هنجاری و اوتوپییایی در نظریه توسعه دانست. تفکر توسعه بدیل در واکنش به تجربه عملی توسعه (وضع نامساعد حاصل توسعه رشد‌محور) و مبانی نظری آن (نگاهی اثباتی حاصل تقلیدی اروپامحورانه از تاریخ غربی به توسعه) شکل گرفت و از این‌رو می‌توان آن را دارای جهت‌گیری به سوی نیاز، بومی، خوداتکا و از نظر بوم‌شناختی، سالم و بی‌خطر تعریف کرد (هتته، ۱۳۹۲: ۲۰۹-۲۱۱). پارادایم توسعه بدیل را در چارچوبی می‌توان تعریف کرد: نیازهای اساسی، توسعه زیست‌محیطی، زنان و توسعه و توسعه بومی (Hettne, 1995: 175-206). بنابراین «الگوی نیازهای اساسی»، یکی از رویکردهای ذیل پارادایم توسعه

1. Dependency School



بدیل<sup>۱</sup> تعریف می‌گردد (Knutsson, 2009: 20).

الگوی نیازهای اساسی در شرایطی مطرح شد که کاربست و تجربه الگوهای رشد<sup>(۱)</sup> و نتایج مورد انتظار توسعه محقق نشد. در واقع نگرانی‌هایی که در مورد نابرابری روزافزون اقتصادی در جهان سوم در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی وجود داشت، موجب شکل‌گیری رویکردهایی درباره تعیین اهداف و سیاست‌گذاری توسعه شد که بر محور نیازهای اساسی دور می‌زد (هانت، ۱۳۸۶: ۹۸).

بدین صورت که به‌رغم رشد بی‌سابقه و غیرمنتظره تولید ناخالص ملی<sup>۲</sup> در فرایند توسعه پس از جنگ جهانی دوم، برای نیروی کاری اشتغال کافی ایجاد نشد و فواید «رشد مداوم» به طور گسترده بین گروه‌های با درآمد پایین توزیع نشد (Streeten, 1995: 333-334). بدین ترتیب در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، تشخیص این شد که پیگیری رشد اغلب با افزایش نابرابری و فقر همراه است (هانت، ۱۳۸۶: ۲۹۸). بنابراین طبیعی بود که توجه از تولید ناخالص ملی و رشد، به اشتغال و توزیع درآمد و عدالت معطوف گردد (Streeten, 1995: 335-339).

رخداد بیکاری، نابرابری و فقر علی‌رغم رشد، سه مشکلی بر سر راه بود که تحقق آن توسعه را مورد تردید قرار می‌داد (هانت، ۱۳۸۶: ۲۹۴). پاسخ به هر کدام از این مشکلات، ایده‌ای جدید در توسعه را پیش آورد. در پاسخ به مشکل بیکاری، ایده اشتغال مطرح شد؛ ولی خیلی سریع معلوم شد که اشتغال هم واقعاً مسئله کشورهای در حال توسعه با شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کاملاً متفاوت از جوامع مدرن نیست (Streeten, 1995: 336). بنابراین بحث توسعه به سمت بحث توزیع درآمد چرخید. اما گویی رشد با توزیع درآمد متناقض بود و در نهایت وقتی رشد با توزیع نابرابر دارایی‌ها و قدرت آغاز می‌شود، بازتوزیع درآمدها و ریشه‌کن کردن فقر دشوارتر بود. (همان: ۳۳۸-۳۳۹).

بدین‌سان ایده توزیع مجدد درآمد به نفع فقرا به این دلیل که موجب کاهش رشد اقتصادی می‌شود، کنار گذاشته شد (هانت، ۱۳۸۶: ۲۹۸).

از این‌رو پس از بن‌بست «اشتغال»، آن‌طور که در کشورهای صنعتی تعبیر می‌شود و پس از محدودیت و نامربوط بودن برابری‌طلبی و بازتوزیع، «نیازهای اساسی» گام منطقی

1. Another Development  
2. GNP

بعدی در تفکر توسعه بود. یعنی تفکر توسعه، رویکردهای رشد و برابری طلبی و بازتوزیع و اشتغال را آزموده است. در واقع هیچ فردی هرگز نمی‌خواهد برای تحقق عدالت اجتماعی و برابری، به او کمتر پرداخت شود و افراد واقعاً نسبت به برابری دل‌مشغولی ندارند و کاستن از نابرابری، امری انتزاعی است (Streeten, 2005: 11; Streeten, 1995: 339).

در این شرایط در اواسط دهه ۱۹۷۰، سازمان بین‌المللی کار<sup>(۳)</sup> و متعاقباً بانک جهانی، رویکرد نیازهای اساسی را منتشر کرد. این رویکرد قائل است که پروژه‌های توسعه باید اولویت را به افزایش رفاه فقرا از طریق تقویت غذا، آموزش، مسکن و بهداشت دهند (Moran, 1996: 217).

در واقع ایده‌های اساسی به معنای اولویت دادن به نیازهای اساسی حاصل آزمون دو ایده قبلی یعنی اشتغال و بازتوزیع درآمدها، مدعی عدم لزوم انتخاب میان برابری و رشد و در نتیجه رشد همراه با از بین بردن فقر بود (هانت، ۱۳۸۶: ۹۹). در واقع دو بعد الگوی نیازهای اساسی، اهمیت خاص دارند؛ یکی حل مشکل رشد و برابری که از پیش همراه مسئله توسعه بود و دیگری بازتعریف هدف توسعه که به شکل بلاواسطه‌ای مدنظر قرار گرفته بود. این الگو از طریق پرداختن به نیازهای اساسی، در واقع نه تنها کاهش فقر را در نظر داشت، بلکه مدعی تضمین تداوم رشد بلندمدت از طریق افزایش تقاضا و انگیزه سرمایه‌گذاری نیز بود (همان: ۳۰۹) و دیگر اینکه توجه به نیازهای اساسی در واقع تفسیری متمایز از اهداف بلاواسطه توسعه در اختیار قرار می‌دهد (همان: ۳۲۲)؛ بدین‌سان که تأمین نیازهای اساسی، شرط ضروری تحقق فرصت‌های لازم برای یک زندگی کامل به عنوان هدف توسعه است و در ثانی به عنوان حق انسانی جهان‌شمول، شرط ضروری برای یک زندگی شرافتمندانه است (همان: ۳۰۲-۳۰۵).

رویکرد نیازهای اساسی تأکید می‌کرد که افزایش درآمد برای کاهش فقر کافی نیست. آموزش همگانی، آب سالم، تنظیم خانواده، خدمات بهداشتی و سایر موارد به اقدام عمومی بستگی دارد. در ضمن نیازهای اساسی نیز همیشه خواهان درگیر شدن جامعه مشارکتی و نهادهای خودگردان در طراحی و اجرای پروژه‌ها و برنامه‌ها بوده است. بهترین روش مختصر برای توصیف نیازهای اساسی عبارت است از: درآمدها + خدمات عمومی + مشارکت (Streeten, 1995: 349).

بدین ترتیب نیازهای اساسی در چهار مقوله مشخص و سال ۲۰۰۰ میلادی به عنوان

تاریخ نهایی برای تأمین این نیازها عنوان شد. این چهار مقوله عبارتند از:

۱. حداقل نیازهای مصرفی خانواده یعنی غذا، مسکن و پوشاک.
۲. دسترسی به خدمات اساسی مثل آب آشامیدنی سالم، بهداشت، حمل و نقل، سلامت و آموزش و پرورش.
۳. دسترسی به شغلی با مزایای مکفی برای هر فردی که توانایی و تمایل به کار کردن دارد.

۴. تأمین نیازهایی که بیشتر ماهیتی کیفی دارند، مانند برقراری محیطی سالم، انسانی و دلپذیر و مشارکت عموم مردم در تصمیم‌گیری‌هایی که بر زندگی و آزادی‌های فردی آنان اثر می‌گذارد (ILO, 1976: 6-7).

البته فهرست سنتی از نیازهای اساسی فوری متشکل از غذا (شامل آب)، مسکن و پوشاک بود (Denton, 1990: 17)؛ اما بسیاری از فهرست‌های جدید بر سطح حداقلی از مصرف نیازهای اساسی تأکید می‌کند که غذا و آب و لباس و مسکن نیست، بلکه آموزش و بهداشت و سلامت هستند. نهادهای مختلف فهرست‌های مختلفی به کار می‌گیرند. رویکرد نیازهای اساسی به عنوان رویکردی مصرف‌محور توصیف می‌شود که بر «ریشه‌کنی فقر بسیار آسان است» تأکید می‌کند (Ghai, 1978: 16-18).

با توجه به ماهیت و دغدغه این رویکرد، رویکرد نیازهای اساسی<sup>۱</sup> یکی از رویکردهای اصلی برای اندازه‌گیری فقر قطعی در کشورهای در حال توسعه است. این رویکرد تلاش می‌کند تا حداقل منابع قطعی ضروری برای زندگی خوب فیزیکی درازمدت را که معمولاً به کالاهای مصرفی مصطلح‌اند، تعریف کند. خط فقر نیز به عنوان مقدار درآمد مورد نیاز برای تأمین این نیازها تعریف می‌شود (Jolly, 1976: 31-34). در این الگو، فقر اغلب با شاخص‌های کمی توصیف می‌شود. هر چند شاخص‌های کیفی مانند نیز برای معلوم کردن درک مردم از کیفیت زندگی و کیفیت خدمات به کار گرفته می‌شود (Lok- Dessallien, 2000: 9).

### بنیاد اندیشگانی سیاسی الگوی نیازهای اساسی

توجه به فقر و کاهش آن و تفسیر آن در قالب تأمین نیازهای اساسی به عنوان ایده

1. The basic needs approach

مرکزی الگوی نیازهای اساسی، زاینده چند مؤلفه است که بررسی آن برای روشن شدن بنیاد اندیشگانی آن ضرورت دارد.

#### الف) توجه به زندگی کامل و جامعه خوب به عنوان غایت توسعه

رفع فقر که قرار بود طبق الگوی رشد از ثمرات توسعه (Rostow, 1960: 6) و مقدمه‌ای برای وصول به زندگی کامل باشد، طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی حاصل نشد (Streeten, 1995: 335-349) و از این‌رو در الگوی نیازهای اساسی به نحو مستقیمی ملاک توسعه قرار گرفت (Harris, 2000: 3). با ناامیدی از اینکه رشد به کاهش فقر برسد، این بار به واسطه کاهش فقر انتظار می‌رفت رشد و توسعه محقق گردد (همان: ۱۱). از این‌رو در الگوی نیازهای اساسی فرض بر این است که رویکرد «اولویت نیازهای اساسی» در توسعه، مبنای رشد سریع و پایدارتری می‌شود. گسترش یک بازار انبوه و همگن، احتمالاً سریع‌تر از سیاست انبساط تقاضا در گروه درآمدی بالاتر، موجب رشد بلندمدت و تحولات ساختاری می‌گردد. در نتیجه رشد همراه با از بین بردن فقر فراهم می‌گردد (هانت، ۱۳۸۶: ۹۹).

مفهوم نیازهای اساسی یادآور می‌شود که هدف توسعه، تأمین فرصت برای زندگی کامل همه افراد است که در دهه پیش (دهه ۶۰)، این دغدغه از خلال پیچیدگی تکنیکی ابزار، مانند نرخ رشد، تولید، بهره‌وری، پس‌انداز، سهم صادرات، سهم سرمایه، سهم مالیات و... به فراموشی سپرده شده بود. البته این بصیرت باعث نمی‌شود که نیازهای اساسی از ابزار غافل شود، بلکه آنها را بهتر در راستای غایت به کار می‌گیرد. بدین‌سان به تعبیر استریتن، نیازهای اساسی بازگوکننده دغدغه بنیادین توسعه است که انسان و نیازهای آن است (Streeten, 2005: 11). در واقع الگوی نیازهای اساسی بر این تأکید داشت که رشد بدون کاهش فقر، کیفیت زندگی را تغییری نمی‌دهد. از این‌رو به فقر توجهی دوباره کرد و تأمین نیازهای اساسی را در برنامه کاری خود گذاشت. در واقع الگوی نیازهای اساسی به غایت مهیا کردن شرایط «زندگی خوب و کامل» از رهگذر «تأمین نیازهای اساسی» طرح شد (Streeten, 1995: 349) و با نگرشی هنجاری ذیل پارادایم توسعه بدیل در پی جامعه خوب و سعادت‌مند بود (هتنه، ۱۳۹۲: ۲۱۰).

ب) قضاوت درباره توسعه در وضعیت اغماض از شرایط واقعی درباره افراد جامعه فقر در شرایط و با اسباب متفاوتی ایجاد می‌شود و اقتضای عدالت و استحقاق نیز رعایت این گوناگونی است. پس با تأمین نیازهای اساسی، در واقع نوعی یکسان‌نگری در موضوع و متعلق «تأمین» نهفته است و باید به شرایط و چگونگی ایجاد فقر بی‌توجه بود. در واقع تأمین نیازهای اساسی یعنی برطرف کردن فقر بدون توجه به چرایی آن. اغماض از چرایی و چگونگی ایجاد فقر و مواجهه‌ای بی‌طرف در برخورد با فقر ناشی از طرح وضعیتی است که در آن انسان‌ها در مقابل پرسش «تأمین نیازهای اساسی زندگی» یا «عدالت و استحقاق» قرار می‌گیرند و در نهایت تأمین نیازهای اساسی‌شان را به عدالت ترجیح می‌دهند. در واقع همان‌طور که استریتن می‌گوید، پیش از طرح نیازهای اساسی در وضعیتی قرار می‌گیریم که باید میان چند هدف انتخاب کنیم و در مقام داوری و قضاوت هستیم و در نهایت انتخاب نیازهای اساسی را حاصل انصاف در برخورد با افراد می‌دانیم (Streeten, 1995: 349).

### ج) توجه به توسعه به مثابه وضع نهایی

ایده تأمین نیازهای اساسی برای توسعه در شرایطی پیش کشیده شد که فواید و ثمرات توسعه که کاهش فقر از جمله آن است، ضرورتاً برای کسانی که به آن نیاز دارند حاصل نمی‌شود (Harris, 2000: 3). نیازهای اساسی نیز ترکیبی از سطح مناسب هم مصرف و هم خدمات ضروری است، مانند مراقبت بهداشتی یا آموزش ابتدایی (Abdul Aziz & et al, 2015: 40).

از این‌رو نیازهای اساسی به نحو مستقیم‌تر و بلاواسطه‌تری برای وصول به زندگی کامل، به عنوان هدف توسعه قرار گرفت. همچنین این رویکرد با حرکت از شاخص درآمد به سوی کالا، ورای انتزاعیاتی مانند پول، درآمد یا اشتغال به وضع انضمامی نزدیک می‌شود و از عمومیت و تجمیع به خاص شدن و توزیع گرایش پیدا می‌کند (Streeten, 2005: 12). بدین‌سان در الگوی نیازهای اساسی، وضع نهایی توسعه مد نظر قرار گرفته است؛ وضعی که به تأمین نیازهای اساسی و توجیه نابرابری به شرط تأمین نیازهای اساسی منجر شد.

**د) توجه به کالا و مصرف در توسعه**

در الگوی نیازهای اساسی، فرض بر این است که ثمره توسعه، مصرف است؛ مصرف کالا و تأمین نیازها. در حقیقت در این الگو، زندگی خوب در مصرف و جامعه آرمانی در جامعه مصرفی دیده می‌شود (همان: ۱۱-۱۳). صورت‌بندی اصلی رویکرد نیازهای اساسی اغلب در مفهوم نیازها برای مقدار حداقلی قطعی کالاهای ضروری مانند غذا، پوشاک و مسکن اتفاق می‌افتد. در این صورت در قالب ارزیابی کالامحور باقی می‌ماند و به پذیرش صورت بت‌وارگی کالا متهم می‌شود. هر چند موضوع ارزش به ندرت دارایی کالا است. حتی اگر دارایی کالا به عنوان ابزار ملاحظه گردد، سودمندی آن در تبدیل کالا به قابلیت مورد توافق است. هر چند سنجش دارایی کالا و درآمد، بهترین جانشین برای چیزهاست، متأسفانه به نظر می‌رسد جانشین خوبی برای بیشترین موارد نیست (Sen, 1989: 41-58).

**ه) در نهایت توجه به وضع ضعیف‌ترین افراد جامعه و توجیه نابرابری**

تأمین نیازهای اساسی افراد و رها کردن بیش از آن، مستلزم دو نکته در این الگو است؛ یکی توجه به حداقل احتیاجات همگان که معیار آن ضرورتاً ضرر ندیدن کمترین افراد است و دیگر اینکه در پرتو این «تأمین»، نابرابری موجه می‌گردد؛ زیرا تأمین حداقل نیازهای همه افراد، تضمین توسعه ضعیف‌ترین افراد است. به عکس آنچه در الگوی رشد مورد توجه است، یعنی بیشترین فایده بیشترین افراد. بنابراین توجه به از بین بردن فقر یعنی کمترین آسیب برای کمترین افراد (هتنه، ۱۳۹۲: ۲۳۲-۲۳۳).

تأمین نیازهای اساسی در صورت‌بندی اولیه آن به خاطر خودش تعقیب می‌شود؛ یعنی تأمین حداقل میزان مصرف شخصی و امکان استفاده از خدمات اجتماعی که باید یک حق انسانی جهان‌شمولی تلقی شود که برای زندگی شرافتمندانه ضروری است و یک انتخاب را که از شرایط حادث و تجربی مستقل و بر مبنای انسان‌دوستانه و ایدئولوژیک استوار است به نمایش می‌گذارد. امروزه بسیاری از هواداران تأمین نیازهای اساسی، این مسئله را یک امر اخلاقی تلقی می‌کنند (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

بنابراین همان‌گونه که در این الگو بدون التفات به چرایی و چیستی فقر، ناظر به وضع نهایی توسعه یعنی مصرف و کالا و توجه به وضع آسیب‌پذیرترین افراد با پذیرش

نابرابری، زندگی کامل و راه توسعه ترسیم می‌گردد، می‌توان مدعی شد که این الگو به لحاظ اندیشگانی بر فلسفه سیاسی جان رالز بنیاد دارد؛ زیرا در نظریه «عدالت به مثابه انصاف»<sup>۱</sup> رالز، جامعه بسامان و در پی خیر بر اساس شرط حجاب جهل<sup>۲</sup>، وضع نخستین<sup>۳</sup> و توافق بر نحوه سامان اجتماعی بر اساس عدم التفات به وضعیت واقعی و تاریخی، ناظر به وضع نهایی عدالت و کمترین ضرر برای کمترین افراد جامعه و پذیرش نابرابری صورت می‌یابد (رالز، ۱۳۹۰: ۴۳-۴۹).

بدین‌سان بر اساس پنج مؤلفه زیر یعنی:

۱. «توجه به زندگی کامل و جامعه خوب» به عنوان غایت و نقطه عزیمت نظریه توسعه، که همان جامعه بسامان و زندگی خوب به عنوان غایت و نقطه عزیمت اندیشه عدالت رالز است (همان: ۳۴).

۲. قضاوت درباره نحوه توسعه و سامان اجتماعی در «وضعیت پوشاندن واقعیت تاریخی» درباره افراد جامعه و قرار دادن آنها در وضعی فرضی مبتنی بر پرسش و توافق که در آن افراد درباره اصل سامان‌بخش اجتماع بدون توجه شرایط واقعی و استحقاق افراد تصمیم می‌گیرند (Streeten, 1995: 349)، که همان وضع نخستین و حجاب جهل رالز است که وضعی فرضی مبتنی بر پرسش و توافق است که در آن افراد درباره اصول عدالت در ورای حجاب غفلت تصمیم می‌گیرند (رالز، ۱۳۹۰: ۵۱؛ لاکوست، ۱۳۸۹: ۱۷۲).

۳. «توجه به کالا و مصرف به عنوان وضع نهایی توسعه‌یافتگی» که این وجه الگو، انعکاس رویکردی است که در اندیشه رالز به واسطه تعیین وضع عادلانه رقم می‌خورد که وضعیتی نهایی است و مبتنی بر خیر یا کالاست (سن، ۱۳۹۱: ۳۲؛ Nozick, 1974: 232-235؛ Vallentyne, 2011).

۴. «تأمین حداقل ضروری نیازهای انسان» که با اصل اول<sup>(۳)</sup> عدالت رالز در توزیع برابر حقوق پایه و خیرهای اولیه در تناسب است (رالز، ۱۳۹۰: ۴۷-۴۸).

۵. «توجه به وضع ضعیف‌ترین افراد جامعه و توجیه نابرابری» که مربوط به اصل دوم رالز است که متضمن کمترین ضرر برای کمترین افراد و توجیه نابرابری است (همان).

1. Justice as Fairness  
2. Veil of Ignorance  
3. Original Position

این الگو را در بنیاد اندیشگانی در تناسب با فلسفه سیاسی رالز می‌گرداند؛ زیرا در نظریه حجاب جهل رالز سامان خوب بر اساس عدم التفات به واقعیت تاریخی، ناظر به وضع نهایی عدالت، کمترین ضرر برای کمترین افراد جامعه و توجیه نابرابری برقرار می‌گردد (لاکوست، ۱۳۸۹: ۱۷۳-۱۷۴).

### دلالت‌های اندیشه سیاسی الگوی نیازهای اساسی

با فهم اجمالی فلسفه سیاسی جان رالز به عنوان متناسب‌ترین اندیشه سیاسی با بنیاد اندیشگانی نیازهای اساسی، اکنون بر اساس چارچوب نظری مختار، به فهم تفصیلی این تناسب پرداخته می‌شود.

#### دلالت تاریخی - وضعیتی

همان‌گونه که در ظاهر این الگو نیز پیداست، توسعه‌نیافتگی در کمبود کالا و کاهش مصرف تعریف می‌گردد. در مقایسه با الگوی رشد روستو که عقب‌ماندگی با کمبود درآمد و توسعه‌یافتگی با درآمد بالا معنی می‌یابد، در الگوی نیازهای اساسی، عقب‌ماندگی با کمبود کالا تعبیر می‌شود. چنان‌که مشاهده می‌شود، الگوی نیازهای اساسی یک گام به غایت توسعه یعنی زندگی کامل نزدیک‌تر است، زیرا ناظر به مصرف کالاست؛ چیزی که در مرحله آخر الگوی رشد روستو به دست می‌آید. در حقیقت روستو، درآمد را برای مصرف کالا نیاز دارد و مصرف کالا نیز برای زندگی بهتر. بدین‌سان همان‌طور که لوئیس نیز اشاره دارد، الگوی رشد نیز در پی زندگی کامل است (Streeten, 1995: 333)، ولی از طریق زنجیره درآمد-مصرف. بدین‌سان کمبود درآمد امکان شکل‌گیری چرخه رشد و توانایی مصرف بیش از نیاز را منتفی می‌کند. درآمد بالا، وضع مطلوب و امکان و انگیزه پس‌انداز است و عامل حیات چرخه رشد. بنابراین عقب‌ماندگی در نظر روستو، حاصل سامان نیافتن جامعه حول محور درآمد و افزایش آن است (Peet & Elaine, 2009: 127-10-4; Rist, 2008: 95-97; Rostow, 1960: 4-10). در مقابل در الگوی نیازهای اساسی، به مصرف کالا تأکید دارد. اگر بتوان کالاهای ضروری را مهیا ساخت، گویا یک گام به غایت توسعه نزدیک‌تر شده‌ایم (Streeten, 1995: 341-342 & 349).



وضعیت نابسامان و ناهنجار از منظر الگوی نیازهای اساسی که در فقر و تأمین نشدن نیازهای اساسی تعریف می‌شود، در اندیشه سیاسی رالز درباره تأمین خیرها و کالاهای ضروری مورد تأکید است. جامعه بسامان و توسعه‌یافته در نظر رالز، جامعه عدالت‌پیشه است و هر چند شرط عدالت نیز توافق بر سر اصول عدالت و رعایت آن یعنی تأمین خیر اولیه و رعایت اصل تفاوت است، بدین‌سان به لحاظ کارکردی جامعه نابسامان، جامعه‌ای است که در آن کالای ضروری، تأمین نیست (رالز، ۱۳۹۰: ۶۷۶).

### دلالت بنیادین

#### الف) فرد و جمع

از سه جهت می‌توان الگوی نیازهای اساسی را فردگرایانه دانست و از این جهت با اندیشه رالز به عنوان بنیاد اندیشگانی سازگار است؛ اول نحوه اختیار و انتخاب نیازهای اساسی به عنوان طرحی برای توسعه که مبتنی بر درکی از انسان و غایتش شکل گرفته است که در نهایت غایت الگوی توسعه هم خواهد بود. در این الگو همان‌گونه که استریتن تأکید می‌کند، افراد نیازهای اساسی را بنا بر قضاوت و انتخابشان از آنچه انتظار دارند درباره‌شان رخ دهد و منافعشان حکم می‌کند که همان تأمین نیازهای اساسی باشد، انتخاب می‌کنند (Streeten, 1995: 339). از این‌رو این الگو مبتنی بر رویکردی قراردادگرایانه در وضع جامعه است، زیرا افراد توافقی در باب ضرورت و اولویت نیازهای اساسی می‌کنند.

این همان وضعیتی است که رالز در وضع نخستین پیش از ورود به اجتماع سیاسی با طرح پرسشی فلسفی برای افراد برای ساخت جامعه بسامان و یافت اصول عدالت ترسیم می‌کند که وضعی فردی و انتزاعی را می‌سازد. در چنین وضعی، افراد به دنبال بیشینه کردن منافع خود هستند (رالز، ۱۳۹۰: ۴۳).

جهت دوم فردگرایانه این الگو، ساخت این الگو است که مبتنی بر تأمین همگانی نیازهای اساسی است. بدین معنا که فارغ از اینکه این الگو حامل اصولی است که حاصل انتخاب افراد است، در درجه بعدی نیز معطوف به افراد است. این الگو بر احتیاجات حداقلی انسان برای ادامه زندگی‌اش توجه دارد و در نهایت نیز مسئله اصلی الگوی نیازهای اساسی، توجه به سطح زندگی فقیرترین افراد است. نیازهای اساسی به عنوان

طرح توسعه، متضمن تأمین نیازهای اساسی افراد به عنوان طریق کاهش فقر و وصول به زندگی کامل است و از این جهت نیز فردگرایانه است. در واقع در این الگو، فارغ از شرایط و تأمل دربارهٔ اجتماع سیاسی، صاحب حقوق اولیه دانستن انسان از مفروضات تأمین نیازهای اساسی است (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

این صورت توزیع امکانات که بی‌توجه به شرایط است، مستلزم بنیادی اندیشگانی است که در آن انسان‌ها در توافقی با هم بدون در نظر داشتن آنچه واقعیت دارد و رخ خواهد داد، می‌پذیرند که حقوق مساوی یا تأمین خیرهای اولیه داشته باشند. از سوی دیگر، اندیشه رالز که وضعی فرضی می‌سازد که بر برداشت از عدالت تفاهم ایجاد می‌شود، متضمن تأمین افراد در حداقل نیازهایشان است. از این‌رو فردگرایی نهفته در الگوی نیازهای اساسی با این صورت که نیاز حداقلی افراد تأمین گردد و فقر از میان برداشته شود، در تبیین فلسفی از وضع نخستین و اصول عدالت رالز می‌تواند بنیاد یابد که ماهیتی فردگرایانه دارد. بنابراین تأکید بر تأمین نیازهای اساسی، همچنین تداعی اصل اول عدالت رالز است که ضرورت و اولویت تأمین حقوق افراد است.

جهت سوم به نحوه توزیع خیرات و منافع اجتماعی بازمی‌گردد که در الگوی نیازهای اساسی معطوف به فقیرترین افراد است و شاخص‌های سنجش آن، آمار مرگ و میر و سواد و... است. شاخص‌های اجتماعی که شامل نرخ سواد بزرگسالان، نرخ بقای کودکان و اطفال، امید به زندگی در بدو تولد و نرخ بیماری می‌شود و بازتاب کسب ثمره توسعه است و بر رفاه اثرگذار و از آن تأثیرپذیر است (Dasgupta, 1989: 22)، جملگی خاصیت فردگرایانه دارد. در حقیقت الگوی نیازهای اساسی برخلاف مفهوم درآمد در الگوی رشد که خصلتی تجمیعی دارد، خصلتی توزیعی دارد. الگوی نیازهای اساسی از آنجا که معطوف به فقیرترین افراد است، مستلزم کمترین ضرر به کمترین افراد است؛ یعنی همان اصل دوم نظریهٔ رالز که مبین مجوز نابرابری‌ها به شرط کمترین ضرر برای کمترین افراد بود (رالز، ۱۳۹۰: ۷۳).

در الگوی نیازهای اساسی بر مصرف تأکید می‌شود. این الگو در غایت خویش و در رویکردهای رفاه انسانی به انسان به مثابه ذی‌نفع توجه می‌کند (Abdul Aziz & et al, 2015: 40). با چنین وصفی از تلقی نیازهای اساسی از افراد، جامعه هیچ هویتی پیش از افراد نخواهد داشت و در نهایت متأخر از افراد و حاصل جمع افرادی خواهد بود که به

دنبال منافع خود هستند و با اصولی که (تأمین نیازهای اساسی) نظام اجتماعی خویش را سامان داده‌اند همکاری دارند؛ همان تلقی از فرد غیر اجتماعی که سندل از اندیشه رالز تعبیر می‌کند (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۳۴-۳۵).

انتخاب نیازهای اساسی به عنوان معیار سامان اجتماعی مستلزم تلقی‌ای از انسان است که انسان پیش از ورود به سامان سیاسی وضعیت فردی، پیش از اجتماع و فارغ از جایگاه اجتماعی و اهداف اوست؛ زیرا ضرورت نیازهای اساسی به هیچ‌یک از اینها وابسته نیست. نیازهای اساسی تنها در یک صورت می‌تواند ضرورت داشته باشد که انسان را فارغ از کیستی و چگونگی او در اجتماع هدف و غایت بدانیم. بنابراین در این الگو همانند اندیشه رالز، جامعه وضع قراردادی دارد که باید تابع اصولی باشد مبتنی بر غایی دانستن انسان. غایی دانستن انسان متضمن ملاحظه حقوق پایه برای انسان است که پیش از هر شرایطی بر او مترتب می‌شود. تقدم این حقوق است که ضرورت تأمین نیازهای اساسی را ایجاد می‌کند و در اندیشه رالز متضمن تأمین خیرهای اولیه است که عبارتند از حقوق، آزادی‌ها، فرصت‌ها و قدرت‌ها، درآمد و ثروت (همان: ۱۷۳) که تقریباً همان نیازهای اساسی الگوی نیازهای اساسی است که تأمین حداقل میزان مصرف شخصی و امکان استفاده از خدمات اجتماعی است که باید یک حق انسانی جهان‌شمول تلقی شود و برای زندگی شرافتمندانه ضروری است (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

از این جهت جامعه موجودی انتزاعی خواهد بود که تنوع اشخاص با غایات متفاوت در آن در نظر گرفته می‌شود که اثر خود را در توجه به نیازهای اساسی نشان می‌دهد؛ همان‌گونه که تنوع افراد سبب توزیع منافع و خیرات و توجه به کمترین آسیب برای کمترین افراد در اندیشه رالز می‌شود (رالز، ۱۳۹۰: ۶۷).

#### (ب) سعادت و رفاه

سعادت در الگوی نیازهای اساسی «زندگی کامل» است. همان‌گونه که استریتن می‌گوید، مفهوم نیازهای اساسی یادآور اهداف توسعه است که برای همه انسان‌ها فرصت زندگی کامل مهیا کند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، این دغدغه در شاخص‌های ابزاری گم شده و بصیرت غایت توسعه فراموش شده است (Streeten, 1995: 346). زندگی کامل در پرتو تأمین نیازهای اساسی باید معنی شود. همان‌گونه که سن هم معترف است، در الگوی نیازهای اساسی سعادت با دارایی کالا به دست می‌آید (Clark, 2006: )

33). در حقیقت تأمین نیازهای اساسی، افراد را توانمند می‌سازد تا آنگونه که استریتن می‌گوید، آزادی انتخاب داشته باشند و آنگاه است که زندگی کامل فراهم می‌شود (Streeten, 1995: 333 & 341-342).

کاهش فقر از این‌رو دغدغه این الگو است که فقر انسان را ناتوان از پیگیری خیرها یا منافعش می‌کند و به گونه‌ای ابزاری، در کمبود نیازهای اساسی تجلی دارد (Lok-Dessallien, 2000: 11). از این‌رو در این الگو، تأمین نیازهای اساسی و کاهش فقر به واسطه آن، ملاک رفاه است و رفاه یا مصرف نیز ملاک توسعه (Dasgupta, 1989: 21). در حقیقت توسعه‌یافتگی شرایطی است که در آن جامعه به کاهش فقر برسد. اساساً توسعه، اضافه بر کسب درآمد، کاهش فقر نیز است. توسعه و سعادت زمانی مهیا می‌شود که افراد به واسطه تأمین نیازهای اساسی، توانمند شوند. حاصل آنکه جامعه به‌خودی‌خود خیری فارغ از خیر افراد ندارد که در شاخص‌های آن نیز روشن است (Streeten, 1981: 88).

در حقیقت خیر اجتماعی، خیر افراد است. از این‌رو جامعه حول کمترین ضرر و تأمین نیازهای اساسی سامان می‌یابد. همان‌گونه که پیداست با ملغی شدن اجتماع و اصالت فرد و انتفای خیر اجتماعی در الگوی نیازهای اساسی، سعادت وجه اجتماعی نخواهد داشت و تنها وجه فردی دارد و در رفاه مردم تعریف می‌شود و از سوی دیگر به احاله خیر به فایده، رفاه نیز از طریق کالا محقق می‌گردد (Dasgupta, 1989: 21). رفاه در این است که افراد بتوانند به واسطه درآمد بالا، کالاهای بیشتر از نیاز ضروری‌شان مصرف کنند. اما در تنظیم سیاست‌گذاری اجتماعی باید به حداقل‌ها و نیازهای اساسی توجه داشت تا این مهم در فرایند رشد محقق گردد (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

بنابراین همان‌گونه که هانت نیز اشاره می‌کند، «هدف توسعه [در الگوی نیازهای اساسی] مهیا کردن فرصت‌های لازم برای دسترسی به یک زندگی کامل است و تأمین نیازهای اساسی، شرط ضروری تحقق چنین فرصت‌هایی به شمار می‌رود. همچنین این اجماع نظر وجود دارد که برای همه انسان‌ها، نیازهای روانی، فکری و فیزیکی مشترک بوده، تأمین آنها شرط ضروری تحقق یک زندگی سعادت‌مندانه است» (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۲).

در نظر رالز، جامعه سعادت‌مند جامعه‌ای است که بر اساس اصول عدالت تنظیم شده است و افراد در همکاری، منافع متقابلشان را پیگیری کنند (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۳۵)؛ همانند الگوی نیازهای اساسی که توسعه در توانمندسازی افراد از طریق تأمین نیازهای

ضروری، برای پیگیری نیازهای دیگر و منافعشان است (Streeten, 1995: 342-345). در واقع با تأمین نیازهای اساسی جامعه توسعه‌یافته یا سعادت‌مند مهیاست؛ همان‌طور که در اندیشه رالز با توافق بر اصول عدالت (که یکی از آنها تأمین خیرها و حقوق اولیه است) وارد جامعه سیاسی ایده‌آل می‌شویم که تأمین نیازهای اساسی ضرورت پیگیری نیازهای بعدی است (رالز، ۱۳۹۰: ۴۳). در حقیقت از آنجا که به سبب هویت مستقل افراد از غایات (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۴۷)، خیر مشترک وجود ندارد (همان: ۱۲۰)، در نتیجه به دلیل عدم خیر مشترک اجتماع سیاسی نیز منتفی می‌گردد (همان: ۱۲۴). از این‌رو سعادت اجتماعی نیز انتفا می‌یابد.

### دلالت هنجاری؛ خیر و حق

الگوی نیازهای اساسی مستلزم درکی از «خیر» و «حق» و نسبتی میان این دو است. خیر در رویکرد نیازهای اساسی با فقر، نیازهای اساسی، کالاهای اساسی و حتی مصرف‌گره می‌خورد و حق نیز با اولویت و ضرورت یافتن این نیازها برای رسیدن به زندگی کامل؛ زیرا تأمین نیازهای اساسی در صورت‌بندی اولیه آن به خاطر خودش تعقیب می‌شود. یعنی تأمین حداقل میزان مصرف شخصی و امکان استفاده از خدمات اجتماعی که حقی انسانی و جهان‌شمول و برای زندگی شرافتمندانه ضروری است و انتخابی را به نمایش می‌گذارد که از شرایط حادث و تجربی، مستقل و بر مبنای انسان‌دوستانه و ایدئولوژیک استوار است. زیرا در حقیقت تأمین نیازهای اساسی به مثابه امری اخلاقی است (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

زندگی کامل از بستر کاهش فقر و فقر نیز از رهگذر تأمین نیازهای اساسی مرتفع می‌گردد؛ زیرا فقر، ناتوانی است و دامنه انتخاب‌گزینه‌ها توسط افراد را- که به تعبیر استریتن همان زندگی کامل است- به مخاطره می‌اندازد (Streeten, 1995: 341). اما در این الگو، فقر به نیازهای اساسی و کالاهای اساسی و به تعبیر سن، ابزاری تفسیر می‌شود (سن، ۱۳۹۱ الف: ۲۰۶). شاخص‌های رویکرد نیازهای اساسی نیز اغلب در دسته ابزاری قرار می‌گیرد، هر چند یک گام به غایت توسعه یعنی زندگی خوب نسبت به شاخص‌های درآمدی نزدیک‌ترند (Lok-Dessallien, 2000: 11).

در تلقی الگوی نیازهای اساسی، مصرف کالا به عنوان درونداد، آزادی‌های منفی به

عنوان محیط پس‌زمینه و رفاه افراد به عنوان برون‌داد توجه می‌شود. غذا، آب سالم، مسکن و دارو و بهداشت به عنوان درون‌داد تنها برای بقا لازمند. حتی شاخص‌های اجتماعی نظیر میزان جمعیت که دسترسی به آب دارند، تعداد دکتر و پرستار و تخت‌های بیمارستانی، تعداد مدرسه و... نیز برای سنجش میزان دسترسی به کالاها مورد توجه‌اند (Dasgupta, 1989: 21).

از این رو آمارتیا سن نقد می‌کند که نیازهای اساسی به نوعی در صورتی از بت‌وارگی کالا غلتیده است. هر چند معماران نیازهای اساسی و به عنوان مثال استریتن تصریح می‌کنند که نیازهای اساسی بر دارایی کالا تمرکز ندارد و در جهت فرصت‌های زندگی کامل و تأمین انسان و به‌ویژه محرومان و فقراست (Clark, 2006: 2). بدین‌سان هر چند رویکرد نیازهای اساسی نیز به کیفیت زندگی و زندگی خوب توجه دارد، با تأکید بر حداقل زندگی، به کالاها مربوط است (Sen, 1988: 11-19).

پس نیازهای اساسی آشکارا مفهومی ابزاری با تمام محدودیت‌هایش است، به گونه‌ای که ساخت زندگی با ابزار کالا بر عهده افراد است (Dasgupta, 1989: 23) و بدین‌سان تلقی ابزاری از خیر دارد (همان: ۲۶).

فارغ از کالایی دیدن، فردی دیدن خیر نیز از دیگر ویژگی‌های الگوی نیازهای اساسی است. در این الگو به افراد فارغ از انضمامیتشان نگریسته می‌شود. پس همچون اندیشه رالز برای آن خیر اجتماعی متصور نیست (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

«حق» در این الگو آن چیزی است که خیر را ضرورت و اولویت و چارچوب بخشیده است. حق، «اولویت تأمین نیازهای اساسی» به عنوان ایده محوی این الگو برای تحقق زندگی کامل است. در واقع حق اولویت و ضرورت خیرهای اولیه برای تحقق غایت توسعه است. خیر در واقع برطرف کردن نیازهای اساسی افراد است و حق ضرورت و اولویت این خیرهاست.

طرح نیازهای اساسی، احساس فوریت را پیش می‌کشد. گویی حق تقدم دارد. ما می‌توانیم گوش دادن به قطعه‌ای از موسیقی یا خدمت به فرصتی اجتماعی را به تأخیر بیندازیم، ولی نمی‌توانیم مصرف آب را وقتی عطش است یا غذا را وقتی گرسنه است یا دارو را وقتی بیمار است، به تأخیر بیندازیم. برخی از کالاها و خدمات اجتماعی بر برخی

دیگر اولویت و تقدم دارند. با این حال مطمئناً انتظار نمی‌رود که اخلاق سیاسی توقف همه فعالیت‌ها را تا زمانی که نیازهای اساسی همه افراد برآورده شود، تقاضا کند (Dasgupta, 1989: 23).

در حقیقت ملاک قرار گرفتن کاهش فقر برای توسعه از رهگذر تأمین نیازهای اساسی نشان از «غایت بودن انسان» در این الگوست؛ زیرا هدف توسعه به طور مستقیم‌تری مورد توجه قرار گرفته و فارغ از شرایط فقر، از بین بردن فقر ملاک توسعه است. در این الگو فارغ از شرایط افراد، تأمین آنها ضرورت دارد، زیرا باید برای انتخاب توانا باشند. بدین‌سان انسان، غایت است.

از سوی دیگر توجه به فقر از خلال نیازهای اساسی به نحو توزیعی، حکایت از توجه به فرد به عنوان شخص است؛ زیرا تنها در صورت فرد بودن انسان، نیازی به توجه به «نیازها» نبود و تنها معیارهای جمعی همچون مجموع درآمد همانند آنچه در الگوی رشد وجود دارد، کفایت داشت. پس در الگوی نیازهای اساسی، خیر جنبه شخصی، فردی و کالایی می‌یابد. در نهایت درآمد سرانه بالاتر، تنها تضمینی برای کاهش فقر است. در واقع ضرورت دفاع از همه، ضرورت دفاع از یک فرد را ندارد؛ ولی ضرورت دفاع از یک فرد، ضرورت دفاع از همه را الزام دارد. از این‌رو در این الگو شاخص جمعی همچون «درآمد ملی» کفایت نمی‌کند. بنابراین به تبع نوع انسان‌شناسی، این الگو و تلقی از حق، خیر مفهومی هم فایده‌گرایانه و هم فردی خواهد داشت؛ همچون اندیشه رالز که خیر، مفهومی ابزاری (Sen, 1989: 41-58) و غیر اجتماعی (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۱۸) است. خیرهای اولیه رالز متضمن بیرونی، ابزاری و کالایی دیدن خیر است. همان‌وقت که رالز در جست‌وجوی جامعه عادلانه در پی طرح پرسش از وضع نهایی عدالت است و به دو اصل برای آنکه بنیاد جامعه باید بر اساس آن تنظیم گردد می‌رسد، خیر را نیز در صورت عینی آن مستقر کرده است و در نهایت به شکل کالاهای ضروری خود را تجلی می‌بخشد (Rawls, 1971: 60-65; Sen, 1989: 41-58).

بنابراین توجه به انسان در الگوی نیازهای اساسی بدون توجه به شرایط، توانمندی و حقوقش، مستلزم تلقی‌ای از انسان به عنوان غایت است. تنها غایت‌مندی انسان است که - در تفکر کانت و به تبع رالز مورد توجه است - می‌تواند متضمن توجه به انسان در سامان اجتماعی فارغ از شرایط او گردد. اگر انسان را به عنوان شخصیت‌های اخلاقی لحاظ کنیم،

آنگاه به طور بنیادی تر گزینشگران خودمختار غایاتند و این حق مطلق انسان است که با او به مثابه غایت و نه ابزار رفتار شود و آنچه درباره انسان مهم است توانایی بر تنظیم، پیگیری و اصلاح مفاهیم و برداشتش از خیر است. غایی دانستن انسان پیش از انتخاب هر هدف یا خیری، اقتضای حق است و در نتیجه تنظیم اجتماع بر اساس اصول مبتنی بر حق را الزام می‌کند. از سوی دیگر به دلیل فردگرایی و مستقل دانستن هویت افراد از غایات (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۴۰-۴۷)، خیر کلی وجود ندارد. هر چند همه دنبال خیرند، پیش از نظر به خیر باید تصمیم گرفت (همان: ۱۲۰). از این رو انتفای اجتماع سیاسی به دلیل انتفای خیر مشترک پیش خواهد آمد (همان: ۱۲۴) که حاصل وضعیت اولیه و بازتاب برابری و آزادی همه افراد در آن وضعیت است (همان: ۱۱۸).

### دلالت راهبردی؛ دولت و بازار

برخلاف الگوی رشد، روستو که رشد اقتصادی از طریق افزایش در تولید ناخالص ملی یا درآمد ملی سنجیده می‌شود، در الگوی نیازهای اساسی بر اساس خدمات عمومی، رشد و مشارکت سنجیده می‌شود (Streeten, 1995: 341). بدین معنی، هر چند الگوی نیازهای اساسی، الگوی رشد را رد می‌کند و بر این نقد استوار است که رشد لزوماً به ضعیف‌ترین افراد نفعی نمی‌رساند و در مقابل الگوی نیازهای اساسی توسعه برای ضعیف‌ترین گروه‌های اجتماعی را تضمین می‌کند، دلالت بر این ندارد که معطوف به قشر فقیر است، بلکه یک استراتژی توسعه اقتصادی- اجتماعی است (هتته، ۱۳۹۲: ۲۳۲-۲۳۳) و مدعی است که رشد را از طریق تأمین نیازهای اساسی محقق خواهد کرد (هانت، ۱۳۸۶: ۹۹).

بدین‌سان از آنجا که ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه بر خدمات عمومی و توزیع فواید و مسئولیت در میان زندگی تأثیر می‌گذارد، به همین سبب تأمین نیازهای اساسی مستلزم وجود نوعی دولت است؛ زیرا نیازها مهم‌ترین نشانگرها برای هدایت سیاست‌گذاری عمومی هستند (Dasgupta, 1989: 24). دولت موظف است تا به شهروندان، دسترسی به مقدار کافی نیازهای اساسی را ضمانت دهد، ولی قرارداد اجتماعی به دولت اجازه نمی‌دهد جلوتر برود. وگرنه به آزادی منفی دست‌اندازی کرده است (همان: ۲۹). این نکته در تضمینات سیاستی الگوی نیازهای اساسی نیز پیدا است؛



تأمین دست کم حداقل استاندارد زندگی برای همه و ارتقای برابری در فرصت‌های زندگی (هانت، ۱۳۸۶: ۳۱۳).

بنابراین تأمین نیازهای اساسی پای دولت را به میان می‌کشد و از سوی دیگر تضمین رشد همراه با تأمین نیازهای اساسی و حفاظت از اجتماع در برابر بحران‌هایی که رشد تولید می‌کند، متضمن نوعی دولت است که کنترل رشد و بازار را در دست داشته باشد (Knutsson, 2009: 21). بدین‌سان اقتضای الگوی نیازهای اساسی، نوعی دولت رفاه<sup>۱</sup> است که در آن تأمین و بهبود رفاه عمومی، وظیفه قانونی نهادهای قدرت است.

این تفسیر از دولت و نسبت آن با بازار، با اندیشه رالز در تناسب است. از نظر رالز، وظیفه دولت تنها تنظیم و برقراری قواعدی است که شهروندان را قادر می‌کند تا زندگی خود را به میل خود (خیر) بسازند. انطباق با چنین قواعدی حق شمرده می‌شود (Kekse, 1997: 6).

همچنین برای درک دولت در اندیشه رالز، نظریه عدالت وی باید پیش رو باشد؛ زیرا نگاه وی به دولت از دریچه اصول عدالتی است که مطرح کرده است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۲۲-۱۲۳). این دو اصل مبنای توزیع خیرهای اولیه و بنا نهادن یک جامعه لیبرال و قضاوت درباره نهادهای موجود در جامعه و عملکرد و جهت‌گیری‌های دولت خواهد بود (Plant, 1991: 98). بنابراین در نظر رالز، دولت تنها تماشاگر صحنه روابط توزیع کالاها نیست، بلکه خود به صورت فعال برای تأمین عدالت عمل می‌کند. دولت باید آزادی و برابری شهروندان را تضمین کند و نظام توزیع عادلانه‌ای از کالاها را برقرار سازد که شهروندان برای پیگیری تلقی معقول خود از زندگی سعادت‌مندانه به آن نیاز دارند (Kekes, 1997: 4). از این‌رو دولت جایگزین بازار نیست، بلکه مکمل آن در معنای کنترل‌گر است. دولت رالزی یک دولت لیبرال است که برای تأمین رفاه شهروندان اقدام به دخالت در بازار می‌کند و به عبارت دیگر یک دولت رفاهی است و از طرح آزادی‌های مدنی به همراه حقوق اجتماعی-اقتصادی خاص شامل حق رفاه، آموزش و بهداشت حمایت می‌کند (Sandel, 1984: 4).

در نظر رالز، الگوی سیاسی مطلوب به واسطه دو اصل عدالت و لیبرال دموکراتیک خواهد بود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۲۲) که ترکیبی از اقتصاد بازار و دولت رفاهی است. بازار نقش

1. Welfare State

مهمی در آن دارد، اما این دولت است که نقش تنظیم‌گری جامعه - به واسطه تنظیم قواعد همکاری اجتماعی - را برعهده خواهد داشت (پولادی، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

### نتیجه‌گیری

بنا بر نظریه دلالتی - پارادایمی، «اندیشه سیاسی» حاوی پنج دلالت تاریخی - وضعیتی، بنیادین، هنجاری، راهبردی و کاربردی - عملی است، که نظریه توسعه از دلالت‌های کاربردی آن محسوب می‌شود و چهار گونه دلالت پیشین در آن مندرج است. بنابراین توفیق نظریه توسعه - در قالب الگوها و استراتژی‌ها - می‌تواند به مؤثر بودن بنیاد اندیشگانی سیاسی آن بازگردد که در گام اول در تناسب دلالت تاریخی اندیشه سیاسی با زمینه اجتماعی تاریخی کاربرد آن نظریه بازمی‌گردد.

از سوی دیگر، دلالت هنجاری اندیشه سیاسی که سامان بدیلی را برای «زندگی خوب» طرح می‌کند، می‌تواند قالبی برای طرح نظریه‌های توسعه بدیل باشد. بنابراین از منظر نظریه دلالتی - پارادایمی، «اندیشه‌شناسی سیاسی نظریه‌های توسعه» از دو جهت ضروری است؛ یکی برای فهم و نحوه به کارگیری و ارزیابی توفیق نظریه‌های توسعه و دیگری گشایش افق‌های جدید در نظریه توسعه.

در این مقاله با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی، به فهم بنیاد اندیشگانی سیاسی «الگوی نیازهای اساسی» که از مهم‌ترین الگوهای توسعه در دهه ۱۹۷۰ میلادی بوده است، پرداخته شد و ربط تاریخی اندیشه سیاسی آن و ارزیابی امکان توفیق الگوی نیازهای اساسی برای وضع تاریخی ایران یا جامعه‌ای دیگر مورد پرسش قرار نگرفته است و فرصتی دیگر لازم دارد.

برای تحلیل محتوای کیفی الگوی نیازهای اساسی، چهار گونه دلالت اول اندیشه سیاسی، مقوله‌های تحلیل و تفسیر آن برای کشف اندیشه سیاسی مندرج در آن قرار گرفت و با تحلیلی که از مقوله «نیازهای اساسی» به عنوان ایده مرکزی این الگو انجام گرفت، آشکار شد که الگوی نیازهای اساسی در بنیاد اندیشگانی خویش با اندیشه سیاسی جان رالز در تناسب است؛ زیرا کلید فهم الگوی نیازهای اساسی، در تحقق غایت خویش یعنی توسعه به مثابه «تأمین نیازهای اساسی» است.

بدین‌سان بر اساس پنج مؤلفه یعنی توجه به «زندگی کامل و جامعه خوب» به عنوان غایت توسعه، که همان «جامعه بسامان و خوب» اندیشه عدالت رالز است و قضاوت درباره توسعه در «وضعیت اغماض از واقعیت تاریخی»، که همان حجاب جهل وضع نخستین رالز است و «توجه به کالا و مصرف به عنوان وضع نهایی توسعه‌یافتگی» که با اصل اول عدالت رالز در تناسب است و در نهایت «توجه به وضع ضعیف‌ترین افراد جامعه و توجیه نابرابری» که مربوط به اصل دوم رالز است، این الگو را در بنیاد اندیشگانی در تناسب با فلسفه سیاسی رالز می‌گرداند؛ زیرا در نظریه حجاب جهل رالز، سامان خوب بر اساس بی‌توجهی به واقعیت تاریخی، ناظر به وضع نهایی عدالت، کمترین ضرر برای کمترین افراد جامعه و توجیه نابرابری برقرار می‌گردد.

### پی‌نوشت

۱. «نظریه و الگوهای رشد اقتصادی»، ذیل مکتب مدرنیزاسیون، جزء اولین الگوها و نظریه‌های توسعه است (Nederveen Pieterse, 2010: 105). این نظریه و الگو تا تحولات اخیر نظریه توسعه، نه تنها به صورت مستقل وجود دارد؛ بلکه به نحوه پیچیده‌ای در نظریه‌های بعدی نقد و به کارگیری شده است (Rist, 2008: 232; Nederveen Pieterse, 2010: 191 & 197). در میان نظریه‌های رشد، نظریه رشد روستو که در قالب کتابی با عنوان «مراحل رشد اقتصادی: یک بیانیه غیر کمونیستی» منتشر شد (Rostow, 1960)، شناخته‌ترین نقش و شراکت را در نظریه مدرنیزاسیون دارد (هتته، ۱۳۹۲: ۹۵) که در دهه ۱۹۶۰ میلادی که مشهور به «اولین دهه توسعه» (United Nations, 1970) است، موجب تثبیت تفکر این دوره، یعنی «توسعه» به مثابه «رشد» شده است (Knutsson, 2009: 13). بنا به نظریه رشد، توسعه مترادف رشد اقتصادی است، زیرا توسعه زمانی محقق می‌شود که بیشترین درآمد حاصل شود تا آنگاه بیشترین افراد به درآمد بالا برسند. با این ملاحظه، تا زمانی که درآمد ملی افزایش نیابد، درآمد افراد در فرایندی خودکار افزایش نمی‌یابد (Nederveen Pieterse, 2010: 6). از این‌رو درآمد سرانه بالا بسته به درآمد ملی بالاتر است. توجه به رشد و پیشینه کردن درآمد ملی سبب می‌شود مسئله توزیع در این الگو مورد غفلت قرار گیرد (هانت، ۱۳۸۶: ۲۹۸).

2. ILO (1976) *Employment, Growth and Basic Needs: A One World Problem*, Geneva: International Labour Organisation.

۳. رالز دو اصل عدالت خود را اینگونه بیان می‌کند: «اصل اول: هر شخص باید از حقی برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام آزادی‌های اساسی که با نظام آزادی برابر برای همه سازگار باشد برخوردار شود. اصل دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شود که الف) بیشترین سود را به کم‌امتیازترین اشخاص برساند به گونه‌ای که با اصل پس‌اندازهای عادلانه سازگار باشد و ب) مشاغل و مناصب در شرایط حاصل‌شده از برابری فرصت‌ها، به روی همه باز باشد» (Rawls, 1971: 266).

## منابع

- ایمان، محمدتقی و محمودرضا نوشادی (۱۳۹۰) «تحلیل محتوای کیفی»، فصلنامه پژوهش، سال سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۱۵-۴۴.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳) تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران، نی.
- پولادی، کمال (۱۳۸۶) تاریخ اندیشه سیاسی در غرب: قرن بیستم، تهران، مرکز.
- رالز، جان (۱۳۹۰) نظریه عدالت، ترجمه مرتضی بحرانی و سید کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۹) توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل علل پیدایش انقلاب اسلامی و مسایل اجتماعی ایران، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۲) عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران، تهران، فرزانه روز.
- سن، آمارتیا (۱۳۹۱الف) توسعه به مثابه آزادی، ترجمه محمدسعید نوری نائینی، تهران، نی.
- (۱۳۹۱ب) اندیشه عدالت، ترجمه احمد عزیزی، تهران، نی.
- عظیمی، حسین (۱۳۹۱) اقتصاد ایران؛ توسعه، برنامه‌ریزی، سیاست و فرهنگ (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها)، به کوشش خسرو نورمحمدی، تهران، نی.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۶) تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، تهران، مرکز.
- لاکوست، ژان (۱۳۸۹) فلسفه در قرن بیستم، ترجمه رضا داوری اردکانی، تهران، سمت.
- مالهال استیون و ادم سوئیفت (۱۳۸۵) جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم: گزیده اندیشه‌های سندل، مک اینتایر، تیلور، والزر، جمعی از مترجمان، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۵) فراسوی رنج و رویا (۱)، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- (۱۳۹۴) «نظریه سیاسی دلالتی- پارادایمی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، شماره ۲۶، بهار ۱۳۹۴، صص ۱-۲۲، DOI:10.7508/isih.2015.26.001
- (۱۳۸۸) «نظریه سیاسی پارادایمی»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۶، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، ۷۷-۹۵.
- هانث، دایانا (۱۳۸۶) نظریه‌های اقتصادی توسعه (تحلیلی از پارادایم‌های رقیب)، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران، نی.
- هتته، بیورن (۱۳۹۲) تئوری توسعه و سه جهان، احمد موثقی، تهران، قومس.
- هدی، فرل (۱۳۸۸) اداره امور عمومی تطبیقی، ترجمه سید مهدی الوانی و غلامرضا معمرازاده، تهران، اندیشه‌های گوهربار.

- Abdul Aziz, Sumayyah, Ruzita Mohd Amin, Selamah Abdullah Yusof, Mohamed Aslam Haneef, Mustafa Omar Mohamed & Gapur Oziev (2015) A Critical analysis of development indices, Australian Journal of Sustainable Business and Society Volume 01 No. 01 March 2015.
- Chang, Ha-Joon (2003) Rethinking Development Economics (Anthem Frontiers of Global Political Economy) 1st Edition, Anthem Press; 1st edition.
- Clammer, John (2012) Culture, Development and Social Theory: Towards an Integrated Social Development, Zed Books.
- Clark, David A. (2006) "The Capability Approach: Its Development, Critiques and Recent Advances" in The Elgar Companion to Development Studies, Cheltenham, Edward Elgar.
- Crush, Jonathan. (2005) Power of development. London: Routledge.
- Dasgupta, Partha (1989) Well-Being: Foundations, and the Extent of its Realization in Poor Countries, World Institute for Development Economics Research, September 1989.
- Denton, John A. (1990) Society and the official world: a reintroduction to sociology. Dix Hills, N. Y: General Hall. p.17. ISBN 0-930390-94-6.
- Ghai, Dharam (1978) "Basic Needs and its Critics". Institute of Development Studies 9 (4): 16–18. doi: 10.1111/j.1759-5436.1978.mp9004004.x.
- Harris, Jonathan M. (2000) Basic Principles of Sustainable Development, The Encyclopedia of Life Support Systems, Global Development and Environment Institute, Tufts University, June 2000 USA <http://ase.tufts.edu/gdae>
- Hettne, Björn (1995) Development theory and the three worlds: towards an international political economy of development (2. ed.), Harlow ; New York: Longman.
- Hettne, Björn (2009) *Thinking About Development*. London: Zed books
- ILO (1976) Employment, Growth and Basic Needs: A One World Problem, Geneva: International Labour Organisation.
- Jolly, R. (1976) The World Employment Conference: The Enthronement of Basic Needs. *Development Policy Review*, A9: 31–44. doi:10.1111/j.1467-7679.1976.tb00338.x
- Kekes, John (1997) Against Liberalism, NewYork: Cornell University Press.
- Knutsson, Benjamin (2009) The Intellectual History of Development: Towards a Widening Potential Repertoire, Perspectives, no. 13, April 2009. [www.globalstudies.gu.se/africastudies/forskning/publication](http://www.globalstudies.gu.se/africastudies/forskning/publication).
- Lok-Dessallien, R. (2000) Review of Poverty Concepts and Indicators. UNDP Social Development and Poverty Elimination Division (SEPED) Series on Poverty Reduction.
- Mayring, Philipp (2000) "Qualitative Content Analysis", Forum", Qualitative Social Research, 1(2), Volume 1, No. 2, Art. 20, <http://www.qualitative-research.net/fqs/>, 2015.
- Moran, Ernilio F. (1996) Goals and Indices of Development: An Anthropological Perspective, Transforming Societies, Transforming Anthropology. E. F. Moran (ed.) University of Michigan Press.

- Nederveen Pieterse, J. (2010) *Development Theory; Deconstructions/ Reconstructions*. (2. ed.) London: SAGE Publications.
- North, Douglass C. (1990) *Institutions, Institutional Change and Economic Performance (Political Economy of Institutions and Decisions)*, Cambridge University Press.
- Nozick, Robert (1974) *Anarchy, State, and Utopia*, New York: Basic Books.
- Peet, Richard & Hartwick, Elaine (2009) *Theories of Development: Contentions, Arguments, Alternatives*, (2E) The Guilford Press New York.
- Plant, Raymond (1991) *Modern Political Thought*, Oxford: Basil Blackwell.
- Rawls, John (1971) *A Theory of Justice*, Oxford University Press.
- Rist, Gilbert (2008) *The history of development: from Western origins to global faith*. London: Zed.
- Rostow, W. W. (1960) *The stages of economic growth: a non-communist manifesto*. Cambridge: Cambridge at the University Press.
- Sandel, Michael J (1984) *Liberalism and Its Critics*, New York University Press.
- Seligson, Mitchell A. & Passé-Smith, John T (2013) *Development and Underdevelopment: The Political Economy of Global Inequality*, 5th Edition, Lynne Rienner Publishers.
- Sen, Amartya (1988) *The Concept of Development*, Handbook of Development Economics, Volume L Edited by H. Chenery and T. N. Srinivasan, Elsevier Science Publishers B. V.
- (1989) "Development as Capability Expansion", *Journal of Development Planning* 19: 41–58, reprinted in: Sakiko Fukuda-Parr and A. K. Shiva Kumar (eds.) (2003), *Readings in Human Development*, Oxford University Press, pp. 3–16.
- Streeten, Paul (1995) *human development: means and ends. the pakistan development review*, 34: 4, 333-372.
- (1981) *First Things First: Meeting Basic Human Needs in the Developing Countries*. Published for the World Bank by Oxford University Press, New York.
- (2005) *Thoughts About Development: Which Are Mere Fads? Which Are Here to Stay?*, "Which Way?" series; *Controversies About the Future*, A Pardee Center Publication, Boston University.
- Sumner, Andy & Tribe, Michael (2008) *International Development Studies: Theories and Methods in Research and Practice*, London: SAGE Publications.
- United Nations (1970) *International Strategy for the Second United Nations Development Decade*, General Assembly Resolution 2626 (XXV), Retrieved. From <http://www.un.org/documents/ga/res/25/ares25.htm>.
- Vallentyne, Peter (2011) *Nozick's Libertarian Theory of Justice*, in *Anarchy, State, and Utopia — A Reappraisal*, edited by Ralf Bader and John Meadowcroft, Cambridge University Press, pp. 145 – 67.
- Ziai, A. (2007) *Exploring Post-development Theory and practice, problems and perspectives. USA and Canada*: Routledge.